

ننه خورشید

سید جواد اشکذری

(مابشنامه نوجوان)

شخصیت‌ها:

ننه رضا

جیگی جیگی ننه خانوم

داوود

غلامعلی

نرگس

عباس

پری

جعفر



اصحنه، خانه پیرزنی به نام ننه رضا را نشان می دهد که در اطراف حرم امام رضا (ع) قرار دارد. در این خانه قدیمی، ۸ اتاق وجود دارد که پنجره هایش رو به حیاط است. اتاق شماره ۸ که از همه بالاتر قرار دارد، چراغش همیشه روشن است. ننه رضا روی تخت چوبی کنار حوض پر از ماهی خوابیده است. انگار در خواب چیزی می بیند. صدای خُر و پُفش بلند است اما صدای بلدزرها بلندتر و سبب بیدار شدن او می شود.

ننه رضا:

چشمانش را می مالد | باز هم این غولای آهنی.  
با پستی خمیده و عصایی در دست کنار حوض می آید و آبی به صورتش می زند و نگاهی به گنبد حرم امام رضا (ع) می کند |

رضاجان، مو سعادت دِرُم که زوار همیشه گیتُم. از وقتی پسرم، رضا ره تو حرم گُم کِرْدُم، بری همیشه تو مشهدت مُنْدُم. مِدْنُم یَک روزی رضام میه. بری همیم همیشه چراغ اتاقش روشنه. شماره هشت.

مو خودمه وقف مهمون داری بچه های شما کِرْدُم آقا. بچه های بی ریای حرم. اینا ره اونجه پیدا کِرْدُم. هر کدوم مشکلی دَرَن ولی پاکن. هیچ کُدُم سقفی نِدشتت بری خواب. آوردمشان اینجه. تازه مجانی هم نه، اجاره مِدَن. هر کدومشان یَک کار خوب باید انجام بَدَن در روز. بری خودشان. اونا سال های که دَرَن اینجه زندگی مِکَنن. مَث رضامن. جوئم بری تک تکشان در مره. غمخام... آقا... مو که آفتاب لب بوئم، هوای بچه های حرم ره داشته باش... | گریه امانش مُی دهد | قربونت بَرُم آقا جان. بزرگی، خیلی. تا زنده یُم بذار... | صدای در خانه به گوش می رسد | بچه ها آمدن.

چادرش را روی سرش محکم می‌کند و به سمت در می‌رود |

کیه کیه در مزنه... دره با لَقَّت در مزنه...

جیگی جیگی ننه خانوم: یالا... یالا مویم آقا گرگه.

داوود: یالا... یالا مویم آقا گرگه.

ننه رضا: دلتان از جنسه سنگه؟

جیگی جیگی ننه خانوم: دل ما، بری ننه‌مان تنگه.

ننه‌رضا: ابا خوش‌حالی‌داوود و جیگی جیگی ننه‌خانومن. اشکامه نیبَن په‌تره. ابا گوشه‌ای

از چادرش اشک‌هایش را پاک می‌کند | اونا که نیاید با غم مو همراه‌شن، ها... ابا

صدای بلند | کیه... کیه.

عباس، پری، غلامعلی و نرگس: همو گرگ بلا.

ننه‌رضا: در که بازه بفرما.

غلامعلی و نرگس: آمَدیم خنه‌ی ننه.

عباس و پری: تا يك تنه.

غلامعلی و نرگس: بُدزدمش...

عباس و پری: بُرُمِش... بُخورِمِش.

ننه‌رضا: چرا؟! |

عباس، پری، غلامعلی و نرگس: خب گرگم و ننه میرم.

ننه‌رضا: ابا خوش‌حالی | مِذِرِم. مِذِرِم. مِذِرِم. | در را باز می‌کند و آن‌ها وارد حیاط خانه

می‌شوند | نرگس و غلامعلی‌ان، زن و شوهرن. دل و دلبرن. آدمای خنه‌ین، یکی يك

دنه‌ین. پری دلبر، عباس جیگر. دم در چرا؟ اُوردن صفا، بفرما.

عباس، پری، غلامعلی و نرگس: سلام ننه. سلام ننه.

| ننه‌رضا در حال ریختن چای است |

داوود و جیگی جیگی ننه‌خانوم: خنه خوشه یا پُر غمه؟

ننه‌رضا: غم کدومه؟! بفرما... چایی تازه دمه.

همه باهم: به‌به. چایی تازه دمه، به‌به. دور از هر چی غمه، به‌به. چایی تازه دمه، به‌به. دور

از هر چی غمه، به‌به.

| همه خنده‌کنان اطراف حوض می‌نشینند و ننه‌رضا با سینی چای به جمع

آن‌ها اضافه می‌شود. |

ننه‌رضا: خب چه خبرا. از امروز. از ای ور، از او ور.

عباس: امروز...

ننه رضا: ... اول خائماً.  
 پری: خب معلومه دیگه. امروز اول فصله. | همه دست می زنند |  
 ننه رضا: ها پس رفتی بازار رضا.  
 پری: پارچه خریدم ننه.  
 داوود: زمستونی؟  
 پری: زمستونی.  
 جیگی جیگی ننه خانونم: رنگ و وارنگ؟  
 پری: رنگ و وارنگ.  
 ننه رضا: کی مُدو زیشان؟  
 پری: اندازه هاتونو دارم. همین فردا.  
 ننه رضا: سه ماه لباس نو درم با پری جان.  
 نرگس: ای کاش مُشُد... مُشُد یک کلاه هم بیافی.  
 پری: برای خودت نرگس؟  
 نرگس: بری شوم. سرش خیلی درد مِکِنِه.  
 پری: فردا می گیرم کامواشو.  
 نرگس: ببخش موره پری نازه. امروز مو غذای اهالی این خنه ره که پختم، رفتم با غلامعلی  
 دکتر، بری همو سردردش و بَعدشم حرم.  
 ننه رضا: خوش به حالتان.  
 نرگس: ننه مَرْدُم خیلی به غلامعلی اعتقاد دَرَن. درسته که چشمش کم سویه ولی دلش  
 خیلی خوب می بینه.  
 غلامعلی: بری چند نفر امروز قرآن خوندم.  
 نرگس: از يك نفرشم پول نِگِرِف.  
 ننه رضا: ها ننه؟  
 غلامعلی: ها... به خاطر اجاره نه، به خاطر خدا.  
 نرگس: ها خداییش.  
 غلامعلی: خیلی خوشبختم مو ننه...  
 نرگس: ...مویم...  
 غلامعلی: ... دو سرمایه بزرگ تو زندگیم دَرُم. یکی ای که قرآن ره حَفْظُم و کارم ایه که بری  
 زوار آقا که نذر دَرَن قرآن پَخْنُم. یکی دیگه هم نرگسه. بودنش کنارم ره مدیون  
 امام رضایم.

- همه دست می‌زنند و عباس از آن‌ها عکس می‌گیرد. |
- عباس: درست واستن عکستان تار نشه. هر روز به همه همی ره مُگم. مویم امروز، مٹ هر روز با یک پرده ضامن آهو، دور و ور باغ نادری بساط کِرْدُم.
- پری: چن تا عکس گرفتی؟
- عباس: چن تا شه که یادم نمیه ولی یک زن و شوهر شه یادمه.
- داوود: جوون بودن؟
- نرگس: بچه هم داشتن؟
- عباس: ها که جوون بودن. تو راهی داشتن.
- غلامعلی: |با خنده| خب!
- عباس: مو هم پول نگرفتم. گفتم شیرینی بچه‌تان.
- داوود: اونا چی گفتن؟
- عباس: ذوق زدن. این قد خوشحال رفتن که نگو. نگا کین. ازشان عکس هم گرفتم. از خنده‌هاشان. ها چه طبیعی افتادن.
- |همه دور عباس جمع می‌شوند تا عکس را ببینند|
- جیگی جیگی ننه خانوم: یک عکس حرم بارگایی توپ.
- نرگس: ها خداییش.
- ننه رضا: دستت دیگه اذیتت مِکینه؟
- عباس: الان که نه. اولاً چرا. اصلن مِتنسْتُم عکس بگیرم. |رو به ننه رضا| شما خیلی بهم روحیه دادی تا بتونم دوربین ره محکم بگیرم یک دستی، تا عکسا تار نشن.
- ننه رضا: هر وخ کمک خواستی جعفر ره ببر با خودت.
- عباس: جعفر، ها، گاهی وختا که خسته مُشم، میه گُمگم.
- ننه رضا: مو عاشق عکسای حرم بارگایی بودم. حالایم هستم. هر وخ می‌آمدم مشهد، عکس حرم بارگایی مِگرفتم. نه یکی، نه دو تا، بلکه چن تا. چن تاشم روی طاقچه اتاقمه. آرزوم بود که پسرم عکاس زائرای آقا بشه که شد.
- غلامعلی: خدا ره شکر.
- عباس: خدا ره شکر، همه چی دِرُم به برکت وجودت ننه.
- جیگی جیگی ننه خانوم: مویم اگه کار و خنه و سلامتی دِرُم، به برکت شمایه و خندوندنِ مَرْدُم.
- نرگس: امروز هم خندوندی مَرْدُم ره؟
- جیگی جیگی ننه خانوم: ها خندوندُم. همچین مخندیدن خلایق که نگو. حال کِرْدَن. حال کِرْدُم.
- ننه رضا: او سمتا شلوغ بود آقا جیگی؟

جیگی جیگی ننه خانوم: ها قربونش برم آقا ره، همیشه زوار دِره. تموم عشقم شده خوشحالی زوارش.  
 ننه‌رضا: چی بهتر از ای.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: ساز مِزَنُم، زیر آواز مِزَنُم و ای عروسکا ره مِچرخونم. «جیگی جیگی ننه خانوم. بیا بشین کناروم.»  
 همه با هم: «جیگی جیگی ننه خانوم. بیا بشین کناروم.»  
 جیگی جیگی ننه خانوم: ولی امروز موقع نماز قطع کِردُم، بهشان برخورد، به بعضیاشان. گفتم عهد کردم صدای اذون از حرم بلندشه، ساز و آواز ره تعطیل کُنم.  
 ننه رضا: باریکلا آقاجیگی.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: پشت به حضرت هم معرکه راه ندازم.  
 ننه رضا: باریکلا آقاجیگی... پس کو جعفر؟  
 پری: چراغ اتا قش که روشنه.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: سر شب با مو بود. گفت مره خینه.  
 ننه رضا: ای پسر خیلی مره تو خودش.  
 غلامعلی: چون ممتنه دُرُس حرف بزنه.  
 ننه‌رضا: باهاش بیشتر حرف بزمن، احساس تنهایی نکنه یک وقت. [رو به داوود] تو کجا بودی داوود کوچیک؟  
 داوود: ضریح طلا. دخیل آقا.  
 ننه‌رضا: قربونت برم آقا. حالت بد شد باز، نه؟  
 عباس: ابا خنده| پشه نیشش زده ننه.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: چن روزه تو خودشه.  
 ننه‌رضا: ها ننه؟!  
 داوود: ها ننه... باز او صرع لعنتی آمد سراغم.  
 ننه‌رضا: هر وخ تو فکر می‌ری و جوش مزنی، ای جوری میشی.  
 داوود: خب راستش خبری شنیدُم، حالم بد شد.  
 ننه‌رضا: چی ننه؟  
 داوود: بهت مگم بَعدن. رفتهم حرم امروز. اول آبی از سقاخانه اسمال‌طلا زدَم به صورتم.  
 بَعدم چسبیدم به ضریح. دخیلش شدم. مو خاستم بهش بگم؛ مو ره همین‌جه پیدا کِردَن. بچه سر راهیم، سر راه زائرت. به مو مگن بچه امام رضا. مو ره سفارشی باید شفا بدی. بی نسخه، شما همه گس و کار مویی، خب. ولی مَدَنُم چه حکمتیه که هر وخ مُرُم حرم یادم مِرِه از دردام. دوست نِدرُم بری خودم دعا کنم. ای‌ره تو حرمش

یاد گرفتم. وقتی امروز دیدم دختره دست و پاش تکون مُخوره و به‌زور حرف می‌زنه ولی با گریه بری مریض کنارش شفا می‌خه، از خودم خجالت کشیدم. ابا بغض ابا به خودم گفتم داوود، تو که چیزیت نیست. گاهی فقط غش میکنی، همی. بهتره بری تو خودت و تا فهمیده نشدی نی بیرون. فهمیدی؟ خجالت‌زده به خودم گفتم، ها. اصدای بلدزرها به گوش می‌رسند.

۲

اصدا خروس به گوش می‌رسد که بامداد روز دیگری را برای ساکنان خانه ننه‌رضا اعلام می‌کند. پنجره‌های رو به حیاط، حکایت از خاموشی چراغ‌های ۸ اتاق خانه ننه‌رضا به غیر از اتاق‌های ۵ و ۸ را دارند. |  
روی تخت نشسته و روی تین حلبی می‌زند. | ننه‌رضا:

خانومای خینه، غازه. وقته راز و نیاز. مردای خینه نمازه، در خینه خدا بازه. اتاق شماره یک، داوودجان. بپر پایین، تن و جانته قریون خدا کن.

| چراغ اتاق شماره یک روشن می‌شود |

اتاق شماره دو، آقاجیگی، بپر و بدو. مرد خدا. نماز قضا شد.

| چراغ اتاق شماره دو روشن می‌شود |

اتاق شماره سه، جعفر، بپر، اذونه. نباید کسی جا همونه.

| چراغ اتاق شماره سه روشن می‌شود |

اتاق شماره چار. بهار آمده. صداهه مشنوی عباس. ابا خنده ابدو که یهو نشی طاس. | چراغ اتاق شماره چهار روشن می‌شود | اتاق شماره پنج، بدو که جا غنی. ابا تعجب اوا، ای که اتاق خودمه، ابا خودش | مگه مُدنی؟! اتاق شماره شش، غلامعلی، نرگس، پنجره ره واز گُین. تا با نماز، امروز ره خیلی خوب آغاز گُین. | چراغ اتاق شماره شش روشن می‌شود. | دختره ناژم، پری موشه. چرا برق اتاقت خاموشه؟ شماره هفت، پاشو ننه نمازه. چقد لغتش می‌دی، چه وقته نازه!؟

| چراغ اتاق شماره هفت روشن می‌شود. |

صبح که خروس می‌خنه، ننه‌رضا ای ره مِندنه. او روزش بی‌رضایه. پرسش معلوم نیست کجایه. | آهی می‌کشد. | اتاق شماره هشت، چراغش همیشه روشنه. دل ننه ره همیشه مبره. مبره جایی که مِندنه رضاش کجایه. او بری خودش حالا یک پارچه آقاییه.

| کنار حوض می‌رود و جام‌آزش را پهن می‌کند |

یک روزی می‌یه رضا. مگه نه آقارضا؟ دل مادر به امید دیدنش خوشه. ابا بغض ابا تا



او ننه همیشه ناخوشه. |ننه‌رضا نماز را آغاز می‌کند| الله‌اکبر. الله‌اکبر.  
 |جعفر و عباس وارد حیاط می‌شوند. جعفر کنار حوض می‌نشیند و عباس  
 آب‌پاش را از کناری برمی‌دارد و آن را از حوض پر از آب می‌کند و زیر  
 لب آواز غمگینی را زمزمه می‌کند. |  
 داوود: دارم غم جانکاهی. چه شب‌های سیاهی. ننه یار و نه همراهی. جز قطره‌های  
 اشکی. جز شعله‌های آهی. می‌سوزم و می‌نامم با حال تباهی.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: |وارد حیاط می‌شود. چته داوودجان؟ ناکوکه سازت؟!  
 داوود: |جا می‌خورد| هیچی.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: کار و بارت گیره؟ شایدم کلک... |با خنده| دلت اسیره؟!  
 داوود: ننه آقاجیگی.  
 |داوود با سر اشاره به ننه‌رضا می‌کند. ننه چادر را روی سرش مُحکم  
 می‌کند و به سمت بیرون می‌رود. |  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: |رو به ننه‌رضا| کجا ننه؟  
 ننه‌رضا: موژم نون بگیرم. |عباس وارد صحنه می‌شود|  
 جعفر: مُ... مُ... مُ... رُم...  
 ننه‌رضا: جعفرجان تو باش ننه. نونوایی شلوغه.  
 جعفر: مُ... مُ... مخا... خام... نُ... نو... نون.  
 ننه‌رضا: همی دور و برُم. |با خنده| کاره دیگه هم درُم.  
 |غلامعلی وارد می‌شود و جعفر دستش را می‌گیرد و روی تخت می‌نشانند  
 و با سرعت به دنبال ننه از صحنه خارج می‌شود. |  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: چته؟  
 داوود: هیچی.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: خب بگو دیگه دیوَنم کردی.  
 داوود: به‌خاطر ننه‌یه.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: ننه؟!  
 داوود: حالش خوب نبود دیشب.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: خوب بود که.  
 داوود: ما ره به حرف گرفت تا نفهمم چشه.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: چیزیش نیس. او گیر رضایه.  
 عباس: هر وخ حرف از حرم مِشه، یاد گُمشدش میفته.

- غلامعلی: بعدشم حالش گرفته مشه، مِره تو خودش.  
 |صدای بلدزرها به گوش می‌رسد|
- داوود: نه عمو، غم ننه از ای حرفا جدایه. ناراحتیش از چیز...  
 جیگی جیگی ننه خانوم: ...چی مِدی داوود؟!  
 داوود: چن روز پیش يك نامه براش آمد.  
 عباس: |با اضطراب| بری چی؟!  
 داوود: که خنه ره خالی کنه.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: که چی بشه؟!  
 داوود: تا با ای بلدزرا خرابش کنن دیگه.  
 عباس: دُرس می‌گی چی شده؟  
 غلامعلی: حتمن تو طرح خرابیه دیگه.  
 عباس: مُفهمم.  
 غلامعلی: بابا مخه بزرگراه بشه.  
 عباس: کُجا؟  
 غلامعلی: این جه. حالا فهمیدی؟!  
 عباس: نه.  
 غلامعلی: نه؟!  
 عباس: ای خنه چی به طرح خرابی؟  
 جیگی جیگی ننه خانوم: یعنی دروغ مِگه داوود.  
 عباس: مُدندم ولی ننه از این ناراحت نیس.  
 غلامعلی: پس از چی ناراحته؟  
 عباس: دلتنگ رضاشه، همین.  
 داوود: |با تاکید| ننه از خرابی ای خنه ناراحته، حالا فهمیدی؟  
 عباس: نه داوود کوچیک.  
 داوود: |اشاره به سرش می‌کند| مشکل خودته.  
 عباس: خفه شو.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: دُرس صحبت کن عباس.  
 عباس: ای خنه |با تاکید| اطراف حرمه.  
 غلامعلی: خب.  
 عباس: چه ربطی به بزرگراه دره?!

غلامعلی: حالا بزرگراه نه، خیابون.

عباس: مشکوکه.

جیگی جیگی ننه خانوم: چی؟

عباس: ای حرفا. بو دره.

داوود: یعنی مو دروغ مُگم؟

عباس: مو گفتم تو دروغ می گی؟

داوود: خودم نامه ره خواندم.

عباس: |آب دهانش را قورت می دهد| شاید ساختگی بشه.

جیگی جیگی ننه خانوم: که چی؟!

عباس: که ما خنه ره خالی گنم.

داوود: یعنی چی؟

عباس: یعنی یک بهانه، همین.

غلامعلی: دری به ننه تهمت مزنی، ها!

جیگی جیگی ننه خانوم: ساکت. پری دره میه.

غلامعلی: او از صدای این بلدزرا وحشت میکنه.

جیگی جیگی ننه خانوم: کسی چیزی نگه.

داوود: از این جه دورش مُگم.

|پری وارد حیاط می شود و با تعجب به آن ها نگاه می کند که هر کدام

سمتی ایستاده اند. |

پری: سلام داداشا. چیه؟ چرا این قد داد و فریاد؟!

جیگی جیگی ننه خانوم: گُجا می ری؟

پری: بازار، کاموا بگیرم برای کلاه عموغلامعلی. |عباس به سمت در خروجی می رود. |

می ری عکاسی؟

عباس: نه، مُرم حرم، دلمُ آروم بشه.

پری: تا به جایی باهات بیام؟

|عباس سرش را تکان می دهد|

غلامعلی: نرگس تو اتاقش بود؟

پری: الان بیدار شد عموغلامعلی، داره میاد پایین... خدافظ.

جیگی جیگی ننه خانوم: جعفر با پری برو تا بازار، تنها نباشه. عباس! |با چشمانش اشاره به پری می کند. |

مواظبش باش. |جعفر و عباس و پری از آن صحنه خارج می شوند. | باز باید برگردم

- به او خرابه؟!  
غلامعلی: همه‌مان باید برگردم زیر سقف آسمون.  
داوود: خنه خراب بشه بی‌سر و سامون می‌شم باز.  
|صدای بلدزرها می‌آید. جیگی جیگی ننه خانوم غمگین کنار حوض پر از ماهی می‌نشیند.|  
جیگی جیگی ننه خانوم: مو سالها خرابه‌نشین بودم، به برکت ننه‌رضا سقفی رو سرم دیدم.  
غلامعلی: مویم مُخام برگردم عقب. بازم سرما، بازم زیر برف و بارون.  
داوود: ها عمو، بازم علافی تو خیابونا.  
جیگی جیگی ننه خانوم: چرا مو که کارم شاد کردن زوار آقاییه، دلم همیشه گیر گریه بشه؟ حکمتش چیه؟ تو زندگیم هیچ وخ سوال نکردم. حتی او وختا که به خودم آمدم دیدم پام لنگه. به خودم گفتم با پای لنگم میشه شاد بود و مردمه شاد کرد. ولی الآن که خودم حالم گرفته و نگران ننه‌م، چجوری برم دم حرم، زوار شاد کنم... ها؟  
غلامعلی: امیدت به خدا بشه داداش. مو تا زمانی که نیامدم این‌جه، تو خنه مردم زندگی میکردم. ابا خنده| به قول نرگس هتلی. هرجا که نرگس معرفت خنه‌شان ره تمیز میکرد یک جای خوابم بهمان میدادن. هیچ وقت نیدنستم فردا شب زیر کدوم سقلم.  
داوود: مخام برم حرم.  
جیگی جیگی ننه خانوم: حالت بده؟  
داوود: ها، دم ریخته پایین. ماخام برم کنار ضریح. همون‌جه که بری بیماری صرع، جا گذاشتتم. مو کلن تو زندگیم دو جا دیدم. یک جا محل نگهداری بچه‌های بی‌سرپرست، یک جا هم خنه ننه‌رضا. ننه مو ره مث رضاش دوس دره. مگه تو اون‌جه پیدا شدی که رضام گم شده. تو همیشه مو ره یاده دردانه‌م مندازی.  
غلامعلی: رفتی حرم، ننه ره دعا کن تا یوسفش بیه.  
داوود: یکی باید موره دعا کنه ابا بغض| که اگه خنه خراب بشه، باز باید آواره کوچه و خیابون بشم. |از صحنه خارج می‌شود.|  
جیگی جیگی ننه خانوم: ابا تاکید بر خودش| خاک تو سر مو که همه ره شاد مکنم ولی از دل غمگینه ننه ای خنه خبر ندرم. هر روز کنار حرم مطهر، معرکه راه مندرم تا مردم بخندن. عروسکامه پایین و بالا مندرم که چی؟ زوار آقا بخنده. ابا فریاد| مگه ننه عاشق آقا نیس. چرا خنه‌ش باید خراب بشه!؟

داوود، جعفر و جیگی جیگی ننه خانوم در مقابل پرده عکاسی حرم  
بارگاهی که جلوی درب ورودی خانه بسته‌اند، ایستاده‌اند تا عباس از  
آن‌ها عکس بگیرد.

عباس: سه، دو، یک... چته جعفر؟

جعفر: ع... عک... عک... عک... س.

داوود: دره می‌گیره دیگه.

جعفر: خَ... خَن... ده... کُ... کن...

داوود: ...مگه بخنیدن، عکساتان قشنگ بیفته.

جیگی جیگی ننه خانوم: گِرفتی؟

عباس: ها.

داوود: تار شد؟!

عباس: مُدئُم.

جیگی جیگی ننه خانوم: یکی دیگه خب بگیر.

صدای بلدزرها به گوش می‌رسد.

عباس: داوود تو هم دری تِکون مخوری ها.

جیگی جیگی ننه خانوم: بگیر دیگه.

عباس: مگه ای دو تا تخم جن مذن.

جیگی جیگی ننه خانوم: دُرُس صحبت کن عباس.

عباس: فِخام.

با ورود غلامعلی و نرگس همه خوشحال می‌شوند.

جیگی جیگی ننه خانوم: بین عموغلامعلی، میخ عکس بگیرم.

داوود: بدو زن عمو نرگس.

غلامعلی و نرگس به آن‌ها اضافه می‌شوند.

عباس: |بی حوصله| فقط یکی دیگه. اویم به خاطر زن عمو. آماده.

غلامعلی: همه لبخند.

عباس: سه، دو، یک.

غلامعلی: مو خوش عکسم؟

نرگس: ها خداییش. آقام نازه.

عباس: واستن یکی دیگه بگیرم.

صدای بلند بلدزرها می‌آید.

جیگی جیگی ننه خانوم: چی شد؟

عباس: داوود سرجاش نیس. همش...

نرگس: ...ای دفه مو مشمُرم. آماده، یک، دو، سه...

داوود روی زمین می‌افتد

جیگی جیگی ننه خانوم: ابا اضطراب! داوود کوچیک، چی شد؟ ولو شدی؟ بلند شو پسر.

جیگی جیگی ننه خانوم، داوود را بلند می‌کند و روی تخت کنار حوض

می‌خواباند. جعفر نگاهی به داوود می‌کند و با سرعت از آنجا خارج

می‌شود

غلامعلی: ابا فریاد! نرگس آب بیار.

نرگس آبی از روی تخت بر می‌دارد و به سمت داوود می‌رود.

جیگی جیگی ننه خانوم: آب بخوره حالش جا می‌ه.

عباس: ننه‌رضا می‌ه الآن. بلند شو، بیینت افتادی رو تخت، جوش می‌زنه.

داوود: ابا اضطراب! قربونت بُرم ننه. ای غولای آهنی چي مخن از جون خَته‌ت.

نرگس لیوان آبی برایش می‌آورد.

نرگس: داوودجان يك قورت آب بزن.

غلامعلی: ها عمو بخور حالت جا می‌ه.

جیگی جیگی ننه خانوم: غصه نخور، ای قصه هم يك روزی سر مرسه.

داوود: او وقت شاید دیگه با هم نبشم.

عباس: شک نَکن نیستم.

جیگی جیگی ننه خانوم: هستم... همه...

عباس: ...شما ره مَیدئم ولی بقیه...

جیگی جیگی ننه خانوم: ...همه هستم.

عباس: اعصابانی! د نیستم.

جیگی جیگی ننه خانوم: تو خودته باختی. به او نامه، هستم.

عباس: ابا فریاد! نیستم... به ولا نیستم. ولو شدم پخش خیابونا. تو آفتاب وق وق مزمن

مٹ سگا. تو سرمام زوزه گرگی میکشم. حالا ببین.

جیگی جیگی ننه خانوم: داری نفوس بد مزنی‌ها.

صدای بلدزرها می‌آید.

عباس: صداهه نمیشنوی؟ زنگ خطر. همو نفوس بده که می‌گی‌ها. مفهمی‌که؟

- جیگی جیگی ننه خانوم: فک مِکَرْدُم ای قد ضعیف بشی.  
عباس: مٹ تو قوی نیسْتُم حُب.  
غلامعلی: تمومش کن دیگه.
- عباس: وقتی تو سرما مُردم تموم مشه. | او به جیگی جیگی ننه خانوم | مو مٹ تو سرما خورم  
ملس نیس. تو عمرت خرابه نشینی کردی...  
جیگی جیگی ننه خانوم: ... خفه شو.
- | از جایش بلند می شود و به سمت عباس می رود. |  
غلامعلی: داری تند می ری عمو.  
عباس: ای کاش متنسْتُم یواش بَرُم. وقتی به یاد خیابون گردیای شبانم می افْتُم حالم بد  
مشه. اول از خودم. مو غامخام برگردم به ۷ سال پیش. به او موقع که همه کس و  
کارمه یک دفه تو تصادف از دست دادم و آواره کوچه و بازار شدم. با ای دسْتُم که  
تو همو تصادف لعنتی کچ موند.  
| صدای بلدزرها بلندتر به گوش می رسد. | مو عادت کردم به این خِنه. اتاق شماره  
چهارم ره با هیچ جا عوض مِکُنُم.  
| گوش هایش را می گیرد. | دَرُم دیوانه مُسُم.  
غلامعلی: امیدت به خدا بشه عمو.  
جیگی جیگی ننه خانوم: ای بلدزرا نخن برن دنبال کارشان؟!  
داوود: ننه الان هر جا بشه با پری میه.  
غلامعلی: نرگس خانوم پری آمد، زود بېرش بالا. ای صداها ره بشنوه حالش بد مشه.  
داوود: باید عادت کنه. تا کی باید...  
جیگی جیگی ننه خانوم: ... او فرق مِکُنه. صدای بلدزرا او ره یاد زلزله شهرشان مندزه که شوهرش و دخترش  
و همه خانوادهش زیر آوار موندن.  
نرگس: مگه هنوز...  
جیگی جیگی ننه خانوم: ها... صداشه بشنوه غش مِکِنه. مو پری ره اولین بار دَم حرم دیدم که به خاطر  
صدای همی بلدزرا که یک خِنه ره داشت خراب مِکَرْدَن، کنار خیابون افتاده بود. اگه  
ننه رضا بهش نرسیده بود که...  
| ننه رضا به همراه پری وارد حیاط خانه می شوند. |  
ننه رضا: سلام اهالی خِنه.  
عباس روی تخت نشسته و سرش را در میان دو زانویش قرار داده  
است. |

- داوود، جیگی جیگی  
 ننه خانوم و غلامعلی: سلام ننه.  
 ننه‌رضا: چی شده همه جَمَن تو حیاط؟ خوشن؟  
 نرگس: اَرُو به پری | بیا برم تو خواهر، برام تعریف کن کُجا بودی. | دستش را می‌گیرد و  
 به زور او را می‌کشد. | بیا دیگه دَرُم از کنجکاو می‌میرم. | از آنجا خارج می‌شوند.  
 عباس هم از پشت سرشان می‌رود. |  
 ننه‌رضا: چه شه؟!  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: مِدُنُم.  
 غلامعلی: نگرانہ.  
 ننه‌رضا: نگران چی؟  
 داوود: او نامه.  
 ننه‌رضا: کدوم نامه؟  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: نامه خرابی خنه دیگه.  
 ننه‌رضا: چیزی نیس.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: ولی هس ننه.  
 ننه‌رضا: امیدتان به خدا بَشه.  
 غلامعلی: هس ننه.  
 داوود: ما مِدِنم، اما خودت بگی بهتره.  
 ننه‌رضا: چن ماهه ای نامه آمده که این خَنه تو طرح خرابیه. بایستی خراب بشه.  
 غلامعلی: خراب بشه؟!  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: مگه الکیه ننه؟!  
 ننه‌رضا: جوش نزنن، فردا مُرُم اداره. همه‌تانه اسم مُرُم، یکی یکی. مُگم بچه‌های حرمین.  
 بهشان مُگم ای خَنه، نذر بچه‌های امام رضایه. حالا خود دانن. مُگم بهشان دل  
 بچه‌ها با خدایه. حالا خود دانن. حالا خود خوانن.  
 داوود: عباس راس مگه، بوی علافی تو خیابونا میه باز.  
 ننه‌رضا: این خنه ره هیچ کی نمتنه خراب کنه.  
 داوود: پس ای بلدزرا از جون ای خنه چی مَحَن؟  
 ننه‌رضا: این خنه فرق مُگنه. مهمان‌پذیر حضرته. مویم خدمتکارشُم.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: اونا ای چیزا ره باور نِدِرَن.  
 ننه‌رضا: نباید این قد ناامید بَشن. حالا هم از غصه و غم بی‌ین بیرون.



داوود: حالش نیس.  
 ننه رضا: ننه که مُرده. شادی گُین. آقا شما ره سپرده به مو. |رو به جیگی جیگی ننه خانوم. |  
 جیگی جیگی ننه خانوم. آسمون دل بچه ها ابریه. بزن و بکوبش کن.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: حوصله نِدُرُم ننه.  
 ننه رضا: حال بچه ها مخام عوض بشه. به ساز و آوازت نیازه عمو. بزن.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: چشم. سایهت از سر ما کم نَرِه ننه.  
 ننه رضا: نرگس و پری و جعفر. پِین تو حیاط. بزم مطرب عاشق پیره.  
 |جعفر وارد حیاط می شود و پری و نرگس پنجره را باز و از همان بالا  
 تماشا می کنند. |  
 جیگی جیگی ننه خانوم: جیگی جیگی ننه خانوم.  
 همه با هم: جیگی جیگی ننه خانوم.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: جیگی جیگی ننه خانوم.  
 همه با هم: جیگی جیگی ننه خانوم.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: جیگی بیا، بیا بِرِم امام رضا(ع). بست پایین، بست بالا. بوسه زِم قفل طلا. درده  
 همه بشه دوا.  
 همه با هم: جیگی جیگی ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: جیگی جیگی ننگم نکن. غریب و دل تنگم نکن.  
 همه با هم: جیگی جیگی ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: اینجه ره نوغونش نُنن. محلِ مردونش نُنن.  
 همه باهم: جیگی جیگی ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: همه بگم امام رضا(ع). آقا تویی، نوکر مویم.  
 همه باهم: همه بگم امام رضا(ع). ای ور تویی، او ور مویم. همه بگم امام رضا(ع). آقا تویی،  
 نوکر مویم.  
 |همه اطراف جیگی جیگی ننه خانوم ایستادند و دست می زنند و  
 می خوانند و او با عروسک هایش می رقصد. |

۴

پری و نرگس روی تخت کنار حیاط ننه رضا نشستند و سبزی پاک می کنند.

پری: شوهرت کجاس؟

نرگس: با داوود رفته سر مزار قرآن بخینه، قربونش برم.

پری: پس خیلی دوشش داری؟

صدای بلدزرها به گوش می رسد. نرگس سعی می کند بلند صحبت کند تا او چیزی نشنود.

نرگس: آقامه. ایا افتخار| عشقمه.

پری: تو هم مٹ منی. مشهدی نیستی، نه؟

نرگس: اصلیتم نه، ولی خیلی وقته اینجیم.

پری: با عموغلامعلی همین جا آشنا شدی؟

نرگس: ها. آمده بدم با بابام مشهد بری زیارت، دیدمش. او وقت...

پری: ابا شیطنت|...یک دل نه هزار دل عاشقش شدی.

نرگس: امی خندد| بابام که اولش راضی مُشُد، ولی وقتی خدایامرز آقاغلامعلی ره خوب شناخت، زودتر از مو بله ره گفت.

پری: همیشه ننه می که آقاغلامعلی بهتر از ما زندگی رو می بینه.

نرگس: دوتامان تو ای خنه، معنی زندگی ره خوب فهمیدم. خوشبختم.

پری: خوش به حالتون. ای کاش خونوادم کنارم بودن. شوهرم. دخترم. ابا بغض فقط شیش سالش بود که زنده به گور شد.

نرگس: از قسمت گله نکن پری جان.

پری: این چه قسمتی که تمام خونوادم باید تو زلزله بمیرن؟

نرگس: مُدِنَم. یعنی هیچ کی مُدِنه. خدا بره هیچ کی نیره. خداییش سخته.

پری: اولاً خیلی نآروم بودم. کارم این بود که یه جای تاریک بشینم و به گوشه ای که

می بینم خیره بشم. تا اوادم مشهد. تنها جایی که فک می کردم آروم کنه، حرم بود. حرم امام هشتم. یک گنبد طلا بود و صفای کفتراش.

نرگس: حالا راحتی اینجه؟

پری: حالا که بله. ننه خیلی بهم کمک کرد تا...

نرگس: ...به مویم همین طور. خدایش. مو تو یکی از ای خنههایی که کار می کردم، ننه ره

دیدم، تو روضه. تا فهمید که یک جای درست و حسابی بری خواب ندرم آوردمان

اینجه. تو ره ننه گجا دید؟

پری: دم یکی از درای ورودی حرم. اون روز داشتن یه خونه رو خراب می‌کردن، حالم بد شده بود. روی زمین افتاده بودم. ننه با آقا جیگی جیگی و چند نفر دیگه آوردنم خونه. اولاً راحت نبودم، ولی بعد مدتی، دیدم اینجا هم صفای خودشو داره.

نرگس: ها خداییش. |می‌خندند|

جعفر: ی... لا... یا... لا. یا... لا.

پری: جعفره.

نرگس: واستا، واستا.

پری: یه دقیقه صبر کن.

|چادرشان را روی سرشان محکم می‌کنند. |

نرگس: جعفر جان بیا تو.

|جعفر با یک پلاستیک سیب سرخ وارد حیاط می‌شود و سیب‌ها را درون

حوض می‌اندازد. |

جعفر: س... سل...

پری: ...سلام. خوبی؟

جعفر: خُ... خُد... د... دا... ره... شُ... شُ... شُ... شُ... شُکر.

پری: |با بدجنسی| راز این سیب چیه کلک؟

جعفر: هی... هیچ... چی... |اشاره به شکمش می‌کند. |

پری: |با خنده| نکنه ویا دری!

نرگس: پری؟!

پری: گرفتی امشب بز نیم به بدن، حالشو ببریم؟ |جعفر سرش را تکان می‌دهد. | ننه

کجاس؟

جعفر: ا.. ادا... ادا... آ... ادا... ره...

پری: اداره؟!

نرگس: جعفر برو دیگه.

پری: کجا بره؟

نرگس: کار درم خب.

پری: بزار ببینم چی می‌گه. اداره چی؟

نرگس: حتمن رفته اداره‌ای، کاری چیزی داشته.

جعفر: ن... نا... م... نامه...

- نرگس: ... جعفر! بسه.
- پری: نرگس چی رو داری از من پنهون می کنی؟
- نرگس: هیچی به خدا.
- پری: پس بذار بهم بگه ننه کجا رفته.
- جعفر: خ... خن... خنه...
- پری: خب خانه.
- جعفر: د... دره... خ... خ... خر... ر... را... آ... خرا... ب... ب...
- پری: داره خراب می شه... داره خراب می شه؟! | جعفر سرش را تکان می دهند. | یعنی چی؟ نرگس چی می گه؟
- نرگس: | با چشم غره | جعفر برو دنبال ننه رضا...
- پری: ... چی چی رو بره. | مقابل جعفر می ایستد. |
- جعفر: مُ... مُ، مُخ... مُخا... خام... ب... بُر... بُرم... رُم... آ... ن... ن... نِه... ره بی... بی... آ... آر... آر... رُم... رُم.
- نرگس: بذار بره پری نازه، ننه منتظر شه.
- پری: یعنی اینجا خراب می شه و بازم آواره کوچه و خیابونم؟! |
- نرگس: مُدِنُم. ننه گف، بهشان حرف مِزنه.
- پری: چه حرفی؟! |
- نرگس: خودته نخور این قد دختر؟ دُرُسِ مِشه.
- | نرگس با اشاره چشم و دست به در حیاط اشاره می کند که جعفر زودتر برود. او از آنجا خارج می شود. |
- پری: | با بغض | اگه این خونه خراب بشه، نه تنها سقف روی سرمو از دست می دم، باز دوباره همه خونواده مه... |
- نرگس: خدا بزرگه پری نازه.
- | صدای بلدزرها می آید. |
- پری: دیگه هر فصل کی براتون لباس بدوزه؟
- نرگس: تصدقت، بلندشو برم تو اتاق مو. کارت دِرم.
- | نرگس، پری را به زور از آنجا دور می کند. داوود و غلامعلی وارد صحنه می شوند و کنار حوض می نشینند و آبی به صورتشان می زنند و با سیبها بازی می کنند. |
- داوود: عموغلامعلی فکر کنم جشنه!

غلامعلی: بری چی؟!  
 داوود: سیب خریده ننه.  
 غلامعلی: آمده مِگه؟  
 داوود: مُدُنْم.  
 نرگس: |وارد حیاط می شود| سلام. هنوز اداره یه.  
 غلامعلی: اداره یه?!  
 نرگس: چه مُدُنْم؟ شایدم آواره یه از ای اتاق به او اتاق.  
 داوود: ننه دیر کرده زن عمو. نگرانم.  
 نرگس: نگران نباش. جعفر رف دنبالش.  
 غلامعلی: نرگس چه خبر از خِنه؟  
 نرگس: خبر بد.  
 داوود: چرا؟  
 نرگس: مو به یك زحمتی تا حالا نذاشتُم پری بفهمه که خنه دره خراب مِشه، ولی جعفر آمد همه ره بهش گفت.  
 غلامعلی: همه ره؟!  
 نرگس: ها... همه ره.  
 داوود: بعدش چی شد؟  
 نرگس: هیچ چی، حالش بد شد.  
 داوود: حالا کجایه؟  
 نرگس: تو رختخوابش.  
 غلامعلی: جعفر آمد چیزی بهش نگو. بچیه.  
 نرگس: بچیه؟  
 غلامعلی: ۱۳، ۱۴ سالشه فقط.  
 نرگس: بچه بشه. هر چی به دهنش مرسه باید بگه؟ هم سن داووده.  
 غلامعلی: داوود فرق مِکینه. جعفر سادیه. تو دلش هیچ چی نیس.  
 داوود: جعفر حرف ننه ره فقط مِفْهَمِه.  
 غلامعلی: |با تعجب| مگه جعفر خبر دشته؟!  
 نرگس: مُدُنْم.  
 |ننه رضا با جعفر وارد حیاط خانه می شوند|. همه با هم: همه با هم: سلام ننه.

- ننه رضا: سلام به همه.  
جعفر: ن.. ن.. ننه. ر.. رف... رفت... ا... اد... اداره... خ.. خن.. خنه...  
جیگی جیگی ننه خانوم: وارد حیاط می شود| چی مِگه ای پسر؟  
نرگس: هیچ چی، امروز قدر یک ماهش حرف زده.  
جیگی جیگی ننه خانوم: حرفش چیه؟  
نرگس: مگه ننه رفته اداره. خنه هم دره خراب مِشه. از ای حرفا.  
|جعفر با حالت قهر به سمت اتاقش می رود|.  
ننه رضا: چی کارش درن دردانه مو ره؟!  
جیگی جیگی ننه خانوم: ننه چی شد؟  
غلامعلی: حرفاته زدی بهشان؟  
ننه رضا: ها زدم. ولی خسته شدم. بس که به ای اتاق در زدم. به او اتاق سر زدم.  
نرگس: بَعْدِش چی شد؟  
ننه رضا: بالاخره یَک نفر ره پیدا کردم، داستان خنه ره بهش گفتم. گفتم این خنه نذر بچه های آقابه. خرابی خنه هم براتان بلا مِشه ها. حالا خود دانن.  
|عباس وارد حیاط می شود و از دور به حرف های ننه گوش می دهد|.  
داوود: ننه آخرشه بگو، مُردم.  
غلامعلی: خنه خراب مِشه؟  
نرگس: آرزوهامان به باد مِره؟  
جیگی جیگی ننه خانوم: بعد از ای سقف ما آسمونه؟  
ننه رضا: نه ننه جان، فکر بد تو دلتان نمانه. خنه خراب مِشه.  
همه با هم: مِشه؟!  
داوود: |با خوشحالی| ننه گفت خنه خراب مِشه.  
ننه رضا: خراب که مِشه، ولی گفتن الآن مِشه. قبول کردن تا مو زنده ایم، خنه ره خراب نکنن. تا لَدَرُم به جا مانه. ولی وقتی مُردم، چه مِدم؟ تو طرح بره. خیابون بشه. از ای حرفا.  
غلامعلی: یعنی تا ننه رضا زنده خنه سرجاشه.  
مو بُرم براتان سیب بیارم.  
داوود: |داوود چند سیب از توی حوض بر می دارد|.  
جیگی جیگی ننه خانوم: ننه دعا مکنم سایه ت همیشه روی سرما بِشه.  
عباس: ولی مو باور مکنم.

ننه‌رضا: چی ره ننه؟  
عباس: ای که خنه خراب مِشه.  
نرگس: مفهمی چی می‌گی؟  
عباس: ها. ننه هم نرفته اداره.  
داوود: ابا فریاد! یعنی ننه دروغ مگه؟  
عباس: مو امروز رفتم همو اداره.  
غلامعلی: خب.  
عباس: رفتم حرف زدم بهشان. گفتن نه. همچی چیزی نیس.  
جیگی جیگی ننه‌خانوم: نیس؟!  
عباس: نیس دیگه. یعنی خراب نمشه خنه. تازشم اگه ننه اونجه بود باید می‌دیدمش. نه؟  
ننه‌رضا: عباس، ننه‌جان، مو ره قبول دِدری؟! |عباس سرش را پایین می‌اندازد. | زیر نامه امضا کردن که تا زنده‌یم این خنه ره خراب نِگنن.  
|عباس صحنه را ترک می‌کند. |  
غلامعلی: ننه به دل نگیر.  
جیگی جیگی ننه‌خانوم: ها... چن روزه حالش خوش نیس.  
ننه‌رضا: مِشنا سُمِش. بزرگش کردُم. او مِدنه تو دل ننه‌رضایه. خوبم مِدنه... حالا بهتره چایی بخورم، نهار بخورم، چرتی بزئم.  
همه باهم: ابا خنده | چایی بخورم، نهار بخورم، چرتی بزئم.  
داوود: غذا چی دِرم ننه؟  
ننه‌رضا: فِیدُم.  
نرگس: امروز پُخْتُم براتان، نون و کشک و اشکنه.  
ننه‌رضا: ای وای. ابا خنده | بپا نیفته، نشکنه.  
همه باهم: ابا خنده | نون و کشک و اشکنه. بپا نیفته، نشکنه.  
ننه‌رضا: تا سفره آماده بشه. نخود نخود هر کی پره اتاق خود.  
همه باهم: نخود نخود هر کی پره اتاق خود. نون و کشک و اشکنه. بپا نیفته، نشکنه.  
آن‌ها از آنجا خارج می‌شوند. پری وارد حیاط می‌شود و کنار حوض می‌نشیند و سیب سرخی را برمی‌دارد. صدای بلند بلدزرها به گوشش می‌رسد. او به آسمان خیره شده است. |

۵

عباس غمگین گوشه‌ای از حیاط چمباتمه زده است. جعفر سعی می‌کند او را بخنداند ولی عباس عصبی است. نرگس و پری در رفت و آمدند و از درون ساختمان کاسه‌های شله‌زرد را به حیاط می‌آورند و اطراف حوض می‌گذارند.

عباس: جعفر نکن.

جعفر: ع... عب... عب... عب... ا... عبا... عبا... س...

عباس: حال نِدرُم. نِکُن دیگه.

جعفر: ع... عک... س

عباس: ...چی مگی تو؟

جعفر: دو... دو... دو... آ...

عباس: دوربین؟! اسر ش را تکان می‌دهد | دوربینم کُجایه. حال داری ها!

جعفر: حا... حا... حال...

عباس: ...شله مخی؟ شله زرد؟

پری: جعفر بدو داداش، بیر اتاق ننه‌رضا.

جعفر: ا... ا... اُتا...

پری: ...شله‌زردا رو وردار بیار.

جعفر: عب... عبا... عبا... س. | دوباره از پشت سر عباس بالا می‌رود |

نرگس: ولش کن جعفرجان.

پری: عباس حوصله خودشو هم نداره امروز.

جعفر: دو... دو... دور... بی... بین...

نرگس: دوربین ندره که. خرابه.

| نرگس شله‌زرد را لب حوض می‌گذارد و از آنجا خارج می‌شود. |

عباس: جعفر خسته‌یُم. نکن. حالم بده مِفهمی؟!

| جعفر باز هم اعصاب عباس را بهم می‌ریزد و او بلند می‌شود که دنبال

جعفر کند، اما جعفر با غلامعلی که تازه وارد حیاط شده است، برخورد

می‌کند و هر دو روی زمین می‌افتند. |

عباس: | رو به جعفر | چکار مگنی؟! ... امروز چته؟!

| نرگس و پری با چند ظرف شله‌زرد وارد حیاط می‌شوند و آن‌ها را روی

تخت می‌گذارند و به سمت غلامعلی می‌آیند. |



نرگس: وای غلامعلی جان!

پری: کاریت نشد عمو؟

غلامعلی: سلام.

نرگس: سلام آقام.

پری: خوبی؟

غلامعلی: ها... انفس نفس می زند | چیزیم نیس.

| جعفر سرش را پایین می اندازد و به اتاقش می رود و داوود سراسیمه از

در دیگری وارد می شود. |

داوود: چی شد؟

غلامعلی: هیچ چی بابا.

داوود: همی حالا با هم بودم.

غلامعلی: ولش کن بابا. | با خنده | به به. بوی شله زرد میه.

داوود: باز ای عباس که تو خودشه.

پری: دوربینش خرابه.

داوود: همی که ننه براش خریده؟

نرگس: ها.

پری: حالش گرفته اس امروز.

غلامعلی: شایدم فیلمشه!

عباس: | با صدای بلند | فیلممه؟! |

غلامعلی: ها.

عباس: شما هم عموغلامعلی؟! |

غلامعلی: نهدنم مگم تو خودتی، حتمن تو فکرت نقشه هایی دری.

عباس: بری چی؟! |

غلامعلی: بری خنه ننه رضا.

عباس: بری خنه که نه ولی برای خودش ها.

داوود: خودش؟

عباس: ها...

پری: ... خجالت بکش.

عباس: بری چی؟! |

نرگس: ننه رضا حرمت دره.

پری: ابا بغض | لاقلا حرمت نام پسرشو نگه‌دار.  
عباس: چی می‌گن پری خودتان؟ ی‌دِرنِ مو بناام بعد اشکتان بیه دم مَشکتان. ابا صدای بلند!  
ننه حالش باید همیشه خوب بشه. اگه سالم بشه، همه چی حله.  
پری: می‌شه رو راست حرفتو بزنی ما هم بفهمیم.  
غلامعلی: زیر مکتب‌خنه حرف بزنی عباس جان.  
عباس: مگه نگفتن تا وقتی ننه زندیه، خنه خراب نمشه.  
داوود: حُب.  
عباس: حُب به جمال مو و همه‌تان.  
داوود: حُب؟  
عباس: باز مگه حُب. یعنی ننه‌رضا نباید بمیره.  
نرگس: حُب.  
عباس: ای هم که مگه حُب.  
پری: ابا بی‌حوصلگی | حُب.  
عباس: نباید ی‌دِرنِ ننه زیاد کار کنه.  
غلامعلی: یا هر کاری که سلامتیش ره به خطر بندازه.  
عباس: هی بگردمت عموغلامعلی. گُل بگیرم دهنته.  
داوود: تو که مگفتی همه این حرفا دروغه.  
غلامعلی: باور نداشتی.  
عباس: حالا هم نِدرُم.  
نرگس: نرگس: نِدری؟  
عباس: از مجبوریه.  
پری: مجبوری؟  
عباس: ها. چون سقف دیگه‌ای نِدرِم بالای سُرُم... باور نکنم چه کار کنئم؟ چاره دیگه هم  
دِرم؟  
داوود: آقاجیگی چی؟  
عباس: قضیه ره بهش یِگن.  
داوود: مو مگم.  
|نرگس و پری به سمت ساختمان می‌روند تا بقیه شله‌زردها را بیاورند.  
ننه‌رضا وارد حیاط می‌شود.  
شله‌زردات خیلی شیرینه. نذر آقامه، به دل میشینه.

| همه دست می‌زنند |

همه با هم: شله زردات خیلی شیرینه. ننه‌جان، نذر آفاته، به دل میشینه.

غلامعلی: ستاره‌ها تو چشمت نشستن.

عباس: ماه کمون ابرویای سفیدت

داوود: پریشونه مثل نگاه پیرت

غلامعلی: خرمن گندم موهای سفیدت

| نرگس و پری پنجره‌های اتاقی را باز می‌کنند. ننه‌رضا سپنج دود می‌کند

و اطراف حیاط می‌چرخاند. |

نرگس: دس به دعا ور میدری میریزه

پری: نقل و نبات از لب نازنینت

نرگس: فرشته‌های آسمون به نوبت

پری: سجده مرن به رنگ و بوی دینت

داوود: وخته مخندی همه ای خنه

نرگس: مخنده با تموم برگ و بارش

غلامعلی: دل به دعا مده درخت آلو

پری: با شاخ و برگ سبز و بی‌شمارش

نرگس: خندیدنت حادثیه بری چی

پری: بری که یک عامله خواهون دره

عباس: مشتری نقد و ردیف و تیمیز

داوود: خنده خوب تو فراوون دره

غلامعلی: چشماته روی هم بذار تا یک کم

نرگس: غم بره از کوچه بی‌زوالت

داوود: صورتته نگردون از مو مادر

عباس: خوب میدنم از مو گیرفته حالت

| همه می‌خندند و دست می‌زنند |

ننه‌رضا: به‌به. باریکلا. چه پیشرف کردن؟

داوود: کلی تمرین کردم ننه.

عباس: خوب بود؟ حال کردی؟

ننه‌رضا: ها خوب بود. ها که حال کردم. | با اشاره به عباس و داوود | حالا هم بلند شن که

همسایه‌ها منتظر نذر ننه و بچه‌هاشن. بگردم دورتان ره.

داوود و عباس شله زردها را توی سینی می گذارند و به سمت درب  
خروجی می روند، ولی به جیگی جیگی ننه خانوم که وارد حیاط می شود،  
برخورد می کنند.

جیگی جیگی ننه خانوم: سلام.

ننه رضا: سلام آقا.

عباس: آقا جیگی بی زحمت يك دقه مي بين بيرون؟

جیگی جیگی ننه خانوم: بیرون!؟

داوود: کارت درم.

هر سه خارج می شوند.

ننه رضا: از طرف شله زردی را به غلامعلی می دهد. | عمو بزن. میدم که دوس دری.

غلامعلی: ها که درم.

ننه رضا: با نیت بخور پس.

غلامعلی: زنده ماندنت ننه، اینجه ماندنم، هم نیتمه، هم نیازم.

جیگی جیگی ننه خانوم وارد حیاط می شود و ظرفی را از کنار حوض

برمی دارد و کنار غلامعلی می نشیند.

جیگی جیگی ننه خانوم: عاشق ندریائتم ننه.

ننه رضا: نوش جان.

جیگی جیگی ننه خانوم: شله زردت، نذر پردردته ننه. دعا مکنم رضا بیه. دیگه چشما ته پر از نم مبینم.

ننه رضا: خدا از زبونت بشنوه.

جیگی جیگی ننه خانوم: دعا مکنم همیشه زنده بمانی ننه.

نرگس و پری: ابا پیاله ای شله زرد وارد حیاط می شوند. | الهی آمین. خوب دعا کردی آقا جیگی.

می خندند

نرگس: ایشگن می زند | کردم مزه مزه. دیدم شده خوشمزه.

پری: نذرت ادا. جونم فدا. اگه پری همیره، مشکلی برای این آدما به وجود نمی آد، ولی

جون همه ما به جون شما ربط داره ننه.

ننه رضا: چی مگی پری نازه؟! امیدت به خدا بشه.

داوود و عباس وارد حیاط می شوند. ننه رضا از جا بلند می شود.

جیگی جیگی ننه خانوم: گجه مخی بری ننه!؟

ننه رضا: پیش جعفر.

عباس: بیشین ننه، خودش میه.

- ننه رضا: مخام نذری بِرُم.
- غلامعلی: پات درد مِکنه.
- عباس: مو مُرُم براش.
- ننه رضا: شله ته بخور. خُدُم مُرُم.
- داوود: پله هاش زیاده.
- جیگی جیگی ننه خانوم: درد پات زیاد مره ننه.
- غلامعلی: درد پاتم زیاد شه، مِتنی راه بری او وقت خنه نشین می شی.
- نرگس: خنه نشین هم بشی، مِتنی بری حرم.
- داوود: خب نری حرم هم، چی مِشه؟ حالت گرفته مِشه. دلگیر مِشی.
- پری: دلگیر پِشی، دق می کنی...
- نرگس: ...وای زبونم لال...
- عباس: ...ببخش مو ره ننه جان... مِمیری...
- داوود: ...میری اون وقت... ابا بغض | ما بی خنه مِرم.
- غلامعلی: زبونت ره گاز بی گیر... خدا نکنه.
- جیگی جیگی ننه خانوم: ای داوود و عباس، بچه یَن، مِفهمَن. جان جیگی از ما نرنجی، ها.
- نرگس: اِرو به ننه | جعفر مَث پَسرُمه. نذریشه بده مُرُم.
- انرگس شله زرد را از دست ننه رضا می گیرد و به سمت اتاق جعفر می رود.
- غلامعلی هم پشت سر او به همان سمت می رود.
- پری: اِدو پیاله شله زرد جلو عباس و داوود می گذارد. | زرده زرده زعفرونی. بخور داداش
- عقب نمونی.
- جیگی جیگی ننه خانوم: مجانی نخور عباس.
- عباس: پوه دِره؟! چند مِشه؟
- جیگی جیگی ننه خانوم: یك نیت مخه بری خودت، یك دعا به جون ننه رضای گل.
- عباس: دعا مُکُنم که ننه زنده بمانه، همیشه.
- داوود: تا سرمان بی سقف بمانه.
- پری: ها قربون کلامت.
- ننه رضا: سرتان بی سقف فانه؟! وا... ای چه حرفیه ننه؟!
- عباس: خودتان گفتمی که تا شما بِشِن ای خنه خراب مِشه.
- ننه رضا: گفتم مو تا زنده یِم خنه خراب مِشه، ولی نگفتم که شما بعد مو بی خنه ممانن.
- پری: یعنی چی؟

- ننه رضا: یعنی او بالای ره فراموش نکُنن.
- عباس: فراموش مِکُنِم ولی شما هم مراقب خودتان بِشِن.
- غلامعلی: ما مِخِم سایه‌تان رو سر ما بشه و ای خنه.
- عباس: آجی پری. ابا خواهش| تند و سریع مِپَری لحاف و تشک پهن کنی بری ننه؟
- داوود: ننه خسته‌به، خوابِ مِخِه.
- |پری سریع به سمت اتاق ننه‌رضا می‌رود|
- عباس: داوود بپر، برو تو اتاق ننه، دَم در. دواش اونجه‌به، آماده کُن.
- جیگی جیگی ننه‌خانوم: یک کمی هم آب بزار روی سرش.
- نرگس: نه گرم بشه، نه سرد.
- |داوود سریع به سمت اتاق ننه‌رضا می‌رود|
- جیگی جیگی ننه‌خانوم: ننه وقته خوابه.
- |ننه‌رضا نگاهی پر از کنایه به آن‌ها می‌کند و از جایش بلند می‌شود|
- جیگی جیگی ننه‌خانوم: مو خودم مَبْرَمِت. تا یکهو از پله‌ها نیفتی. بعدن هم نگی نگفتی.
- عباس: تو حالا بری ما فقط یک ننه نیستی، ببخش ما ره، تو ره خدا از دست ما یک موقع نرنجی. یک گنجی که نبودنت ما ره داغون مِکِنه.
- |ننه‌رضا با جیگی جیگی ننه‌خانوم، نرگس و غلامعلی به سمت ساختمان می‌روند ولی ننه برمی‌گردد|
- ننه‌رضا: نیت شما زنده بودن مویه بِرِی موندن تو ای خنه. اما جان و دل مو پَر مِکِشه سمت آقام رضا.
- |آن‌ها از آنجا خارج می‌شوند و عباس به اطرافش نگاه می‌کند و خود را تنها می‌بیند. سینی را برمی‌دارد و با یک دست ظرف‌های شله‌زرد را در آن می‌گذارد. صدای بلذرها به گوش می‌رسد|
- عباس: مو مِنتُم برگردُم تو خیابونا. عادت کِردُم به تک تک آجرای ای خنه. ابا اشاره آسمان| ولی ای غولای آهنی نقشه دِرَن برای تمام آرزوهای مو.

آنه‌رضا روی تخت کنار حوض خوابیده است. جعفر پتویی روی او می‌اندازد، کنار حوض می‌نشیند و به آب خیره می‌شود. پری به آرامی وارد حیاط می‌شود. نگاهی به ننه‌رضا می‌کند.

پری: ننه خوابه؟

جعفر: خ... خ... خو... خوا... خواب...

پری: ...پس چشمش چرا این جوریه؟

جعفر: چ... چه... جو... جو... جور... جوریه؟

اصدای بلدزرها به گوش می‌رسد

پری: |نگاهی به اطرافش می‌کند| باز این غولای آهنی اومدن خونه ننه رو خراب کنن.

می‌ترسم جعفر... نکنه...

جعفر: مُ... مُرد... مُرد... آ... مُرد... مُرده؟

پری: خدا نکنه. این خونه رو به کی سپرده؟! |به سمتش می‌رود و بالای سرش می‌ایستد|

ننه بیداری یا خوابی؟

جعفر: ن... نن... ننه.

پری: |صورتش را جلوتر می‌برد| ننه. ننه.

جعفر: |با بغض| نن... ننه... ننه.

پری: |با ترس| ننه... |با فریاد| جعفر برو کمک بیار. |جعفر با هراس به بیرون از خانه

می‌رود. |ننه... ننه‌جان... ننه‌رضا.

|ننه‌رضا با ترس و لرز روی تخت می‌نشیند.

ننه‌رضا: چیه؟ نترس مادر مُردم. فقط سرما خوردم یکم، همی.

|پری سرش را روی پای ننه‌رضا می‌گذارد و گریه می‌کند.

پری: |با ترس| این لعنتیا یکی یکی دارن میان. صداشونو می‌شنوی؟

ننه‌رضا: امیدت به خدا بشه مادر.

|پری ننه‌رضا را می‌بوسد و به سمت اتاقش می‌رود. ننه‌رضا هم بلند

می‌شود و سرفه‌کنان به سمت درب خروجی می‌رود که جیگی جیگی

ننه‌خانوم و جعفر از داخل ساختمان می‌آیند و مقابل ننه ظاهر

می‌شوند.

جعفر: ن... نن... ننه...

جیگی جیگی ننه‌خانوم: زنده‌یی ننه؟!

ننه‌رضا: قرار بود می‌رم؟! | به سمت در حیاط می‌رود  
جیگی جیگی ننه‌خانوم: خدا نکنه... حالا گجا از او طرفا؟  
ننه‌رضا: مُرم دوا بگیرم.  
جیگی جیگی ننه‌خانوم: او ورتر از خیابون؟!  
ننه‌رضا: ها، تو میدون. کنار آب انبار.  
جیگی جیگی ننه‌خانوم: نسخه ره بده مو مُرم دواخنه.  
ننه‌رضا: خودم مُرم.  
جیگی جیگی ننه‌خانوم: از خیابون می‌تونی رد بشی. بزار مو بُرم دواها ته بگیرم. نگرانتم. ای طوری خیالم راحت‌تره.  
| نسخه را از ننه می‌گیرد و از صحنه خارج می‌شود. ننه‌رضا نگاهی به آسمان می‌کند و جاهازش را برمی‌دارد که داوود از داخل ساختمان بیرون می‌آید.  
ننه‌رضا: | چشمش به داوود می‌افتد | چیه ننه؟! مُخام نماز بِخُتم. اگه اذیت مشی نَخاتم ها!  
داوود: نه ننه، ای چه حرفیه؟ فقط مُگم مواضب باش کمرت رگ به رگ نِشه.  
ننه‌رضا: | با تعجب | داوود! حالت خوشه؟ فک کنم تو بیشتر نیاز به مراقبت دری‌ها؟  
داوود: مِخی... مِخی اصلن مو نمازته بِخُتم؟ خب بودن شما، تو ای خنه، حُکم مُندن مویه.  
پس شما ممانن، آروم ممانه این خنه.  
ننه‌رضا: آرامش خنه به خدایه، نه به ننه. تو هم جمع کن خودته. یادت باشه همیشه خدا با مایه.  
| جیگی جیگی ننه‌خانوم داروهای ننه را روی تخت می‌گذارد و به سمت اتاقش می‌رود و ننه‌رضا پشت سرش می‌رود.  
داوود: دری مری؟  
ننه‌رضا: مُرم نماز بِخُتم... جوش نزن کارم نمشه. | خنده | آقا هست، کسی یارم نمشه.  
داوود: خب همین جه بِخِن. نشسته، شکسته. چه مِدِنم... | ننه‌رضا باخنده می‌رود. داوود پشت سر او راه می‌افتد. | پس مو میام باهات.  
| غلامعلی و نرگس وارد حیاط می‌شوند. غلامعلی کنار حوض می‌رود و آبی به صورتش می‌زند و نرگس روی تخت می‌نشیند و داروهای ننه را زیر و رو می‌کند.  
نرگس: ای دواها چیه؟! خدا مرگم بده... مگه ننه مریضه؟  
عباس: یالا... یالا. | با پلاستیکی از پیرهایی که خریده است، وارد حیاط می‌شود.  
غلامعلی: سلام... بفرما...



- نرگس: چی خریدی؟  
عباس: مُگم بهت، بزار نَقَسَم بالا بیه.  
ننه رضا: |پنجره را باز می کند| سبزی آش گرفتی؟  
عباس: ها ننه گرفتُم.  
ننه رضا: نخود و لوبیا و ماش گرفتی؟  
عباس: فقط ماش بره آش گرفتم.  
ننه رضا: نخود و لوبیا نگرفتی؟!  
عباس: خب ننه نَغفَتی.  
ننه رضا: خودم مُرَم همی حالا.  
نرگس: بِرِی یک کیلو لوبیا؟!  
غلامعلی: شما چرا ننه؟ خسته مِشِن. اذیت مِشِن. روتان فشار میه. عباس جان بدو.  
|عباس خارج می شود|  
نرگس: مُگم ننه شما دیگه بازنشست شدن.  
ننه رضا: چی؟!  
غلامعلی: بازنشست شُدِن.  
ننه رضا: کی همچی حرفی زده؟!  
نرگس: کسی نگفته، ما خودما نشستیم تصمیم گرفتیم که شما دیگه دست به سیاه و سفید نزنن.  
ننه رضا: مِفْهَمُ. یعنی چی؟!  
نرگس: یعنی اصلن و ابدن نباید کار بُگِنِن تو ای خِنه.  
|ننه رضا پنجره را می بندد|.  
غلامعلی: ناراحت شد؟!  
نرگس: فک کنم. باید مَغفَتُم بالاخره، نه؟  
|عباس وارد صحنه می شود و پلاستیک لوبیا را به نرگس می دهد|.  
غلامعلی: عباس، نرگس به ننه گفت که باید دست به سیاه و سفید نزنه.  
نرگس: خب باید مراقبش بِشِم تا مشکلی براش پیش نیه.  
عباس: آیی... باریکلا...  
غلامعلی: رفتی اداره؟  
عباس: ها. گفتن فقط تا ننه زنده یه خانه خراب مِشِه.  
نرگس: پس جدیه قضیه.

عباس: ها، گفتن راه آمدن باهاش که نذرش ادا بشه.  
 نرگس: پس ما فقط باید نذارم ننه، خدای نکرده...  
 غلامعلی: ...او که دست ما نیس...  
 عباس: ...نیس، ولی باید مراقبش بِشیم که زودتر اتفاقی براش نیفته.  
 نرگس: ها خب باید نذارم آب تو دلش تکون بخوره.  
 عباس: بلاخره دریم با هم هماهنگ مشم ها، خوبه... خوبه.  
 ننه رضا: اِبه آن ها اضافه می شود | اصلنم خوب نیس.  
 غلامعلی: چرا آمدمی تو حیاط ننه؟  
 نرگس: الان باید خواب پیشی.  
 ننه رضا: خواب کدومه؟  
 عباس: برو برو استراحت کن ننه.  
 غلامعلی: اینجه هواس نم داره، سرده.  
 عباس: ها سرده، برات خوب نیس.  
 ننه رضا: سرده که سرده. بچه ها غذا مِخَن.  
 نرگس: خودم میژم.  
 غلامعلی: هوس آش هم کردم. آش پر ماش ننه.  
 عباس: آش نرگس هم که دیگه نگو.  
 غلامعلی: باصافیه ها.  
 نرگس: ننه جان، شما برو اتاق رضا. اونجه حالت بهتر مشه. گلدونای شمدونی رضا هم آب مِخَن ها.  
 ننه رضا: اِبا بغض | قربونت بُرم رضا. باشه مُرم، گردگیری هم مِخه خب اتاقش.  
 عباس: ننه پله ها زیاده. باهات میام نیفتی یک وقت.  
 ننه رضا: اِبا عصبانیت برمی گردد و روی تخت می نشیند | عباس برو توو اتاق. کار درم.  
 عباس از صحنه خارج می شود | شما هم برن تو اتاقان. هر چی دوست دِرن بپزن.  
 آش پر ماش. بی ماش. هر چی. | غلامعلی و نرگس هم ننه را تنها می گذارند. ننه رضا  
 با خودش درگیر است و زیر لب زمزمه می کند. | چرا چن روزه همه خنه نشین  
 شدن و موره مپاین. تو همدیگه مِلوکن همچین! | صدای بلذرها به گوش می رسد.  
 جعفر هراسان وارد حیاط می شود. | همش تقصیر این خنه خراب کنایه. صدای اینا  
 که در میه، اهالی این خنه آشفته مشن. | با صدای بلند | آهای... آهای اهالی خنه!

پنجره‌ها باز می‌شوند و اهالی خانه رخ می‌مایانند. | عموغلامعلی، نرگس خانوم، پری‌نازه. داوود کوچیک، عباس، آقاجیگی. هر چی شما گفتن تا حالا از مو نه نشنیدن. همشان ذخیره گوشامن و دلم. ولی حالا دلم غم دیره از حرفای شما. چون ای روزا گوشام چیزای بدی مشنون. شما چه تان شده؟ میخین ننه زنده بمانه، باشه. بس بذرن زندگیشه بگنه. تا از زندگی مئه. وقتتانه تلف نکنین. بچسین به زندگی. امیدتان به خدا بشه. به کرم امام رضا بشه. مو فقط یک بنده خدایم که امروز هستم، فردا نیستم. مرگ دست خدایه. برن بری خودتا دعا کنن. تلاش کنن که همیشه عاقبت بخیر بشن. ای غولای آهنی که نباید ایمانتانه خراب کنن. ابا بغض | بچه‌های مو! مرگ حقه.

آن‌ها خجالت‌زده پنجره اتاقشان را می‌بندند. خاموش شدن چراغ اتاق‌هایشان، حکایت از به خواب رفتن آن‌ها دارد. ننه‌رضا با جعفر کنار حوض ماهی‌ها می‌نشیند. صدای بلذرها به گوش می‌رسد.

## ۷

ا‌هوا تاریک و سرد و کمی برقی است و صدای گوش‌خراش بلذرها... در وسط صحنه هندوانه‌ای در یک سینی به چشم می‌خورد. غلامعلی روی تخت کنار حوض نشسته است ولی نرگس نگران در کنار شوهرش ایستاده است. داوود وارد حیاط می‌شود.

نرگس: داوود برو آماده شو زود.

داوود: بری چی؟

پری: ابا یک بشقاب شیرینی وارد حیاط می‌شود | می‌فهمی دیگه خودت.

داوود: چه خبره مگه؟! |

نرگس: | مشغول تمیزکردن تخت می‌شود | برو دیگه میاد الان ننه.

پری: داوود کوچیک، باید آماده شی، بدو.

داوود از صحنه خارج و عباس از در دیگری وارد می‌شود |

عباس: | چشمش به شربنی می‌افتد | شیرینی خنگیه؟ دست پخت پری، ها؟

پری: آره، خودم پختم. | عباس یکی برمی‌دارد | دست نزن. تنها خوری موقوف.

عباس: ننه همی ره میخه. شاد میشه ها.

نرگس: ها که شاد میشه.

غلامعلی: هر چی میتین بخندین.

عباس: ننه باید حس زندگی کردن پیدا کنه.  
 پری: شاد شاد.  
 عباس: امشب که شب یلدایه تنستم بخندومش که تَنَسِّم و گر نه دیگه...  
 نرگس: ...دیگه بهانه‌ش شاید پیدا نشه.  
 |صدای بلدزر می‌آید ولی هر کدام بی‌اعتنا به کار خود مشغول‌اند.|  
 جیگی جیگی ننه خانوم: |وارد حیاط می‌شود| سلام به همگی. شب یلداتان مبارک.  
 غلامعلی: مبارک شما آقا جیگی.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: چه شبی بشه امشب. |نگاهی به آسمان می‌کند| اگه هوا حالش بد نشه، خوبه.  
 پری: سر شبی نم نم برف اومد.  
 نرگس: خب بیه.  
 غلامعلی: شب یلداشه و برفای سردش.  
 نرگس: ها خاطرش هم بیشتر مشه.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: مو باید چی کار کنم؟  
 پری: حالا بشین آقا جیگی.  
 نرگس: فعلن کاری نیس.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: مگه مشه؟ مخه سماور به پا کنم آجی؟  
 غلامعلی: ها آقا جیگی، دستت درد نگیره. فقط چایی مچسبه تو ای سرما.  
 داوود: |وارد حیاط می‌شود| ننه کی میه؟  
 نرگس: مُدُنْمُ.  
 داوود: یعنی شما مُدِنِن گُجا رفته؟  
 پری: شاید رفته باشه بازاری، جای.  
 عباس: نکنه ماشین بهش زده.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: قرار شد از ای حرفا نزنم.  
 نرگس: ها باز از ای حرفا بهش بزنی ناراحت مشه.  
 پری: شایدم رفته دکتر.  
 داوود: دکتر؟!  
 عباس: دکتر بری چی؟!  
 جیگی جیگی ننه خانوم: مُدُنْمُ مَکْمُ شاید...  
 نرگس: ...حالش که بد بود.  
 غلامعلی: تب داشت؟!

نرگس: نه، پیشانیش سرد بود.  
 غلامعلی: شایدم از دست ما در رفته.  
 داوود: بری چی؟  
 پری: دیشب بدجوری از دستمون ناراحت شد.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: حق دره خب... عباس خیلی شلوغ کرد.  
 عباس: باز همه تقصیرا گردن عباس بدبخته.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: خب تو دشمنی میکردی به ننه.  
 عباس: مو فقط خواستم از ای شوک در بیم. همه مان. همی. مُفهمین دیگه...  
 جیگی جیگی ننه خانوم: ...درست صحبت کن...  
 داوود: ابا فریاد! ...دکتر نرفته.  
 عباس: از کجا مدنی؟  
 داوود: مدئم دیگه. همی دور و بره.  
 عباس: مثلن کجا؟!  
 داوود: رفته صفا. حرم.  
 غلامعلی: ها هر وقت دلش بگیره، مره پیش امام رضا(ع)...  
 ننه رضا: از بیرون! سلام بچه‌های ننه سرمای خودم.  
 همه با هم: سلام ننه.  
 ننه رضا: از بیرون! صداتان از تو حیاط میه. چه خبره ها. تو برفا هم به حیاط چسبیدن  
 ول نمکنن ها.  
 جیگی جیگی ننه خانوم: ننه آمد. هر چی بود بذرین کنار فقط بخنیدن تا ننه هم خوش بشه. فهمیدن؟  
 |همه سرشان را به علامت تأیید تکان می‌دهند. ننه رضا با جعفر داخل  
 حیاط می‌شوند.|  
 ننه رضا: به به بچه‌های خودم. دسته گلا. مبینم نونوار کردن. لباسای زمستونی پری جان ره  
 هم پوشیدن.  
 جعفر: ه... هند... هند... هندو... وا... آ... هند...  
 ننه رضا: ...وای هندوانه ره باش. شب یلدایه پس. جشن گرفتن ها؟ |با خنده| خیلی باحالن  
 که به ننه نگفتن.  
 |داوود ظرف شیرینی را مقابل ننه رضا می‌گیرد|  
 داوود: بفرما ننه.  
 ننه رضا: به به داوود کوچیک خودم.

- جعفر: شی... شی... شیر...
- نهرضا: ها جعفر ... شیرینی خنگیه.
- عباس: خوبی نه؟
- نهرضا: ابا شادابی | مگه میشه حرم پریم خوب نباشم. ها نه، قضیه ما آدما مٹ قصه باد و درخته.
- جیگی جیگی ننه خانوم: ها ننه... ننه ننه... ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم. | همه دور نهرضا جمع می‌شوند. جیگی جیگی ننه خانوم به وسط جمع می‌آید و دایره زنگی‌اش را بالای دستش می‌چرخاند. | جیگی جیگی ننه خانوم.
- همه باهم: نهرضا، ننه خانم.
- جیگی جیگی ننه خانوم: تو بُنداری مو دهقوئم.
- همه باهم: ننه خانوم، نهرضا تو پندری. درد مو ره تو مدنی. | بلند می‌خندند.
- جیگی جیگی ننه خانوم: شب بلند یلداتان مبارک.
- | صدای بلدزرها بیشتر شده‌اند اما آن‌ها بی‌اعتنا به بگو بخندشان ادامه می‌دهند. برف هم سرعت خود را افزایش داده است. پری شیرینی و عباس هم هندوانه به همه تعارف می‌کند.
- نهرضا: ابا سرفه | چه هندوانه‌های سرخی؟ ولی فک کنم باید چای داغ بُخورم.
- جیگی جیگی ننه خانوم: ولی هندوانه شگون دره تو ای شب ننه.
- داوود: ها ننه خودت گفتی.
- نهرضا: باشه یک گم مَزِیم به بدن به قول آقا جیگی. | همه می‌خندند | الهی همیشه دور هم مانن.
- همه باهم: الهی آمین.
- نهرضا: از هم دیگه هم هیچ وخ مانن.
- همه باهم: الهی آمین.
- نهرضا: الهی خنده از لب‌تان هیچ وخ جدا نشه.
- همه باهم: الهی آمین.
- | سرفه نهرضا شدیدتر می‌شود |
- غلامعلی: چی شد ننه جان؟
- پری: اگه حالت خوب نیس بیرمت تو؟
- نهرضا: نه ننه بزَن. بِکوپِن. بِخَنَدِن. شما خوب بِشِن، خندون بِشِن، نِه هم خوبه.
- همه باهم: جیگی جیگی ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم.

جیگی جیگی ننه خانوم: ننه خانم تو پندری. درد مو ره تو مدنی. ننه خانم جنگم مکو. غریب و دلتنگم مکو. همه باهم: ننه خانم جنگم مکو. غریب و دلتنگم مکو. جیگی جیگی ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم.

جیگی جیگی ننه خانوم: بیا برم امام رضا(ع). بوسه زَنم قُلفِ طِلا. ای ور تویی، او ور مویم. آقا تویی، نوکر مویم.

همه باهم: ای ور تویی، او ور مویم. آقا تویی، نوکر مویم. جیگی جیگی ننه خانوم. جیگی جیگی ننه خانوم.

جیگی جیگی ننه خانوم: بر سر دری شال ترمه. از سر وا کو، هوا گرمه. ننه خانم ماشالا. بیا برم باغ بالا. باغ بالا سنجت دره.

همه باهم: ماشالا.

جیگی جیگی ننه خانوم: زندگی یم لذت دره.

همه باهم: ماشالا. باغ بالا سنجت دره. ماشالا. زندگی یم لذت دره. ماشالا.

نرگس: مبارک بشه ننه یلدات.

غلامعلی: عمرت بلد بشه...

پری: ...مٹ همین شب باحال.

|همه شادی کنان دور حوض می نشینند. صدای بلدزر به گوش می رسد

ولی همه آن ها باز هم به صدای آن ها بی اعتنا هستند. نرگس پلاستیکی

را از کنار تخت برمی دارد و به سمت ننه رضا می گیرد.

نرگس: از طرف مایه.

جعفر: ه... هم... همه یه... ما.

جیگی جیگی ننه خانوم: قابل ندره.

غلامعلی: چیزی نداشتیم ننه.

پری: ما رو ببخش. خیلی گمه.

|ننه رضا چادر را از پلاستیک بیرون می آورد.

عباس: خریدم بری ننه، خیلی دلی.

نرگس: یک چادر نماز گل گلی.

داوود: وقتی زفت حرم پیش آقا ما ره دعا بگینه.

جعفر: م... م... با... م... با... ر... رک.

ننه رضا: |با ذوق| قربون همه بره ننه. |سرفه می کند| ای خنه قدیمی امشب چه زیبا شده

با ای برکت خدا.

نرگس: ننه حالت خوب نیس، نه؟  
 ننه‌رضا: ها یک کم بهم ریختم ننه.  
 جعفر: چ... چه؟  
 ننه‌رضا: مَدِنُم چِمِه. ابا خنده | شایدم...  
 نرگس: ا دست ننه‌رضا را می‌گیرد | ...دستات چرا سَرده؟  
 ننه‌رضا: چیزیم نیس ننه. یک گم سَرُم درد مکنه. گیج مَرِه.  
 عباس: قربونت بُرُم ننه.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: جعفرجان ننه‌رضا ره بُرُ اتاقش.  
 غلامعلی: ها استراحت کُنُه بهتره.  
 ننه‌رضا: امشب مُرُم اتاق رضا. چن ساعتی مخام باهاش خلوت کنم.  
 عباس: داوودجان دواهای ننه ره بر اتاق ۸.  
 | داوود به سمت اتاق ننه‌رضا می‌رود. |  
 ننه‌رضا: شب گرم و خوبی بود. با ای چادر نماز، فردا صبح نماز خیلی مِچِسِبِه.  
 جیگی جیگی ننه‌خانوم: ما هم بهتره برم تو رختخواب گرممان. زود بخوابم تا از نماز جا نَمَایم.  
 | جیگی جیگی ننه‌خانوم، عباس و پری و جعفر، پشت سر ننه‌رضا از صحنه  
 خارج می‌شوند. صدای بلذرها همچنان به گوش می‌رسد. غلامعلی  
 کنار حوض می‌نشیند و نرگس به جمع کردن وسایل در حیاط مشغول  
 می‌شود. |  
 غلامعلی: چي شب خوبی بود.  
 نرگس: ابا تاکید | چون ننه بود.  
 غلامعلی: چشم حسود کور. بلا بشه دور.  
 | نرگس زیر لب دعا می‌خواند و به اطراف فوت می‌کند. صدای بلذرها به  
 گوش می‌رسد. برف شدیدتر شده است. |



اصدای خروس به گوش می‌رسد که بامداد روز دیگری را برای ساکنان خانه ننه‌رضا اعلام می‌کند. چراغ پنجره‌های رو به حیاط خانه، به غیراز اتاق‌های ۲ و ۸، خاموش است.

جیگی جیگی ننه‌خانوم:

اروی تخت نشسته و روی تین حلبی می‌زند.  
بچه‌های امام رضا، خوابین یا بیدار؟ آگه میخن پایدار بشن. نماز ره به پا گین. تکون بخورن، خودتانه جابه‌جا گین. اتاق شماره یک نمازه. وقته راز و نیازه. بلن شو دیکه داوود کوچیک، در خنه خدا بازه.

چراغ اتاق شماره یک روشن می‌شود.  
جعفر. نمازه بپر. اتاق شماره ۳ تاریکه. صدای اذون ره میشنوی؟ نزدیکه.  
چراغ اتاق شماره ۳ روشن می‌شود.  
اتاق شماره ۷ بی‌هوشه. چراغش خاموشه. با نفته؟ شایدم برقش رفته. بلند شو پری نمازه. میشنوی؟ صدای راز و نیازه.

چراغ اتاق شماره ۷ روشن می‌شود.  
اتاق شماره ۲ جا نمایی، بدو. ابا تعجب| ای که اتاق خودمه. اتاق جیگی جیگی پر از غمه. عباسی. مگه میخی بری عکاسی. اتاق شماره ۴، بدو بیا وضو بگیر. با آب حوض یا جو بگیر.

چراغ اتاق شماره ۴ روشن می‌شود.  
اتاق شماره ۶ بیدار شن. غلامعلی و نرگس، نمازه... ها، بی‌پن سوار شن.  
چراغ اتاق شماره ۶ روشن می‌شود.

اتاق شماره ۸، به اسم رضایه. پسر ننه‌رضایه. خیلی باصفایه. همیشه چراغش روشنه. صداس میه ولی بدون هممه... ابا بغض| رضاجان وقته نمازه. صدای ننه ره میشنوی؟ در حال راز و نیازه. ابا گریه| اتاق شماره ۵ ننه‌رضا. مادر باصفای قصه زندگی ما. شدی رها؟ از بند ای دنیا؟ بلند شو ننه، وقته رازه. موقع نازه. ننه نمازه. لباسای نوته تبت کن. چادر نماز گل‌گلی ته سرت کن. عطر بز ننه. تا بیچه تو این خنه. اصدای نقارخانه به گوش می‌رسد. ننه خورشید، صدا میه. صدای پای شفا میه. ابا گریه| ننه خورشید نمازه، موقع راز و نیازه.

چراغ اتاق شماره ۵ هیچ گاه روشن نمی‌شود. اهالی خانه یکی یکی وارد حیاط پر از برف می‌شوند. جیگی جیگی ننه‌خانوم با چشمانی پر از اشک به آب حوض پر از ماهی خیره شده است که حالا موج‌های آن کمی کم‌جان شده‌اند و در حال یخ زدن هستند.

